



مؤسسه برابری برای صلح و دموکراسی

# امارت و جمهوریت و حضور زنان در هر یکی از این دو نظام

سمینار آموزشی

(حقوق زنان از دیدگاه اسلام)

نگارش: استاد عزیز احمد حنیف

## مقدمه

یکی از بحث‌های اساسی در روند گفتگوهای صلح میان طالبان و دولت افغانستان، نوعیت نظام سیاسی آینده است. طالبان با قرائت فقهی و تفسیرهای خود شان از متون دینی و تاریخ سیاسی مسلمانان، به امارت اسلامی باور دارند و نظام امارت را یگانه مُدل سیاسی در عصر حاضر می‌پندارند.

قانون اساسی مصوبه سال 1382 هـ.ش که در روشنی احکام و ارزش‌های اسلامی تدوین گردیده است، نظام کنونی افغانستان را «جمهوری اسلامی» خوانده است. در این‌جا روی نقاط مشخصی از معنا و مفهوم امارت، تاریخ امارت، نوعیت نظام امارتی، تفاوت‌ها میان امارت و جمهوریت و همچنان حضور زنان در هردو نظام یادآوری گردیده است.

## معنا و مفهوم امارت

امارت به کسر الف، واژه‌ی عربی برگرفته‌شده از ریشه‌ی «امر» به معنای فرمان‌روایی، ولایت، حاکمیت و پادشاهی را گویند<sup>1</sup>. از جمله‌ی مشتقات آن: اوامر، أمراء و امیر اند. در زبان عربی، به فرمانده جنگ، پادشاه و رهبر سیاسی، امیر گفته می‌شود. در قرآن کریم «اولو الأمر» به معنای زمامدار و رهبر سیاسی به کار رفته است: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ). از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید، و از فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید<sup>2</sup>.

هنگامی که قلمرو سیاسی مسلمانان از مرزهای جزیره عرب به بیرون گسترش یافت، اصطلاح امیر به مفهوم عربی آن به ادبیات و فرهنگ‌های فارسی، هندی، ترکی و غیره راه یافت و تا امروز باقی ماند.

پیامبر گرامی اسلام ص هنگامی که گروهی را برای جنگ می‌فرستاد، شخصی را به عنوان امیر در رأس آن معرفی می‌کرد و سربازان را مُلزم به پیروی از وی می‌نمود. ابوبکر بزار به نقل از پیامبر ص می‌گوید: «اگر سه تن به جایی سفر می‌کنید، یکی را به حیث امیر خویش بر گزینید»<sup>3</sup>.

امیر در اصطلاح فقه اسلامی، به شخصی گفته می‌شود که فرمان‌روایی جغرافیای سیاسی مشخصی را به عهده دارد و در سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی، به گونه مستقلانه تصمیم می‌گیرد و از باورها، حدود و مقدسات اسلامی پاسداری می‌نماید.

## تاریخ امارت اسلامی

زمانی که پیامبر ص وفات یافت و شماری از بزرگان انصار برای رایزنی در مورد گزینش جانشین آن حضرت ص در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح از بزرگان مهاجرین به ایشان پیوستند، در خلال بحث‌ها یکی از بزرگان انصار به نام خُباب بن منذر پیشنهاد نمود: «یک‌تن از میان شما و یک‌تن از میان ما به عنوان امیر برگزیده شود»<sup>4</sup>. آن‌گاه سر و صداها بلند شد و عمر بن خطاب دست بر دست ابوبکر گذاشت و با ایشان بیعت نمود.

بدین اساس، اولین باری که در تاریخ سیاسی مسلمانان اصطلاح امیر به رهبر سیاسی مسلمانان نسبت داده شده، در مجلس سقیفه بنی ساعده بوده است. بعد از آن که ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر خدا از سوی عامه‌ی مردم انتخاب گردید، بر مقتضای عرف برای ایشان لقب خلیفه‌ی رسول خدا داده شد<sup>5</sup>.

هنگامی که ابوبکر وفات یافت و زمام امور مسلمانان را عمر بن خطاب به دست گرفت، مردم او را خلیفه‌ی خلیفه‌ی رسول خدا می‌خواندند؛ این لقب، به دلیل تتابع اضافات (پی در پی آمدن کلمات) از ناحیه بلاغی، به ویژه در کلام عرب نوعی عیب پنداشته می‌شد. همچنان اگر این نوع نامگذاری ادامه می‌یافت، اضافات فوق در مورد خلفای بعدی زیاد می‌شد و شناختن افراد دشوار می‌گردید.

1- فرهنگ فارسی عمید، ص 194.

2- النساء: 59.

3- مسند البزار، ج 1/ص 462.

4- البدایه و النهایه، ج 5/ص 267.

5- البدایه و النهایه، ج 5/ص 269.

در مورد این که لقب خلافت چگونه به «امیر المؤمنین» تغییر کرد، ابن جریر طبری می‌گوید: خلیفه‌ی دوم از صفت «خلیفه‌ی رسول خدا» رضایت نداشت؛ لذا مردم را فرا خواند تا به نام «امیر المؤمنین» او را خطاب کنند.<sup>1</sup>

این خلدون می‌گوید: در همان روزگار، مردم فرماندهان سپاه را به نام «امیر» می‌خواندند. مردم جاهلیت، پیامبر خدا را امیر مکه و امیر حجاز خطاب می‌کردند و صحابه نیز سعد بن ابی وقاص را به لقب امیر المؤمنین می‌خواندند زیرا وی امیر سپاه اسلام در فتح ایران بود که بخش بزرگی از مسلمانان را در آن روزگار تشکیل می‌دادند. از قضا یکی از صحابه که برخی او را «عبدالله بن جحش» و برخی «مغیره بن شعبه» می‌دانند، خلیفه را «امیر المؤمنین» خطاب کرد و اطرافیان این لقب را پسندیدند و تصویب کردند تا او را بدان بخوانند.<sup>2</sup>

در روایت دیگری نقل گردیده است که خلیفه‌ی دوم نامه‌ای به حاکم عراق نوشت و برای انجام کاری دوفرد را به نزد خود خواست. حاکم عراق «لید بن ربیع عامری» و «عدی بن حاتم طایی» را فرستاد. این دو وارد مدینه شدند و زمانی که به عمرو بن عاص رسیدند گفتند برای ما از امیر المؤمنین وقت بگیر. عمرو از این صفت خوشش آمد و این را با خلیفه در میان گذاشت، در نهایت تصمیم بر آن شد که خلیفه را به این صفت بخوانند.<sup>3</sup> پس از آن، لقب «امیر المؤمنین» را برای خلیفه‌ی سوم و به دنبال ایشان برای خلیفه‌ی چهارم پسندیدند و این لقب در عرف سیاسی مسلمانان بالای سلاطین اموی نیز اطلاق گردید.

### نقد و بررسی اصطلاح امارت

با تأمل در تاریخ سیاسی خلفای صدر اسلام در رابطه به واژه‌های خلافت و خلیفه و همچنان امیر و امارت بدین نتیجه می‌رسیم که این اصطلاحات پیش از آن که به آیات و احادیث پیوند داشته باشند، به عرف و عقلانیت فرهنگی حاکم بر مدینه بر می‌گردد.

زمانی که ابوبکر صدیق به عنوان خلیفه‌ی رسول خدا برگزیده شد، هیچ‌کسی به آیاتی از قرآن استدلال نکرد که واژه‌ی خلیفه، خلافت و مشتقات آن در قرآن به چه معناها و مفاهیمی به کار رفته است. بل به خاطر این که جانشین پیامبر است، او را خلیفه‌ی رسول خدا نامیدند.

این، مردم بود که ابوبکر را به حیث خلیفه‌ی رسول خدا برگزیدند؛ در واقع، ابوبکر، نماینده مردم در تأمین عدالت و تطبیق احکام و فرامین خدا و پیامبر بود. فراتر از آن، صلاحیت قانون‌گذاری به سان پیامبر را نداشت. اطاعت از وی نیز مقید و محدود در چارچوب قوانین و احکام تشریحی‌ای بود که قبلاً از سوی خدا و پیامبر تعریف و تبلیغ گردیده بودند.

همان‌طور، هنگامی که لقب «امیر المؤمنین» از سوی صحابه بالای عمر بن خطاب و خلفای بعد از ایشان اطلاق گردید، هیچ‌کسی فکر نمی‌کرد که آیتی در قرآن به اطاعت از «اولوالامر» تأکید کرده است و یا نامی از «امیر» یا «امارت» در احادیث پیامبر گرامی اسلام ص به کار رفته است.

این که بعد از قرن سوم، واژه‌های خلافت و خلیفه و همچنان امیر و امارت به آیاتی از قرآن و احادیثی از پیامبر اکرم ص از سوی متکلمان و اصولیین پیوند داده شد و خلیفه و امیر نماینده‌ی خدا و پیامبر و «ظل الله فی الأرض یا سایه‌ی خدا در روی زمین» خوانده شد، ناشی از تفسیرها و باورهای حاکم بر محیط و جبر تاریخ بوده است.

خلافت ابوبکر صدیق و امارت سه‌خلیفه‌ی دیگر نشان می‌دهد که اسلام، دارای نظام سیاسی‌ای مبتنی بر عقلانیت اجتماعی و سنت‌های فرهنگی حاکم بر محیط است که در هر زمان و مکانی با حفظ ثوابت و ارکان اسلام، می‌تواند قابل تغییر و تعدیل از سوی مردم باشد.

اسلام، چارچوب مشخصی را به نام امارت یا خلافت وضع نکرده است تا مسلمانان را بدان ملزم نموده باشد. اجماع صحابه آن‌چنان که گفته می‌شود روی امارت یا خلافت با چارچوب معینی صورت گرفته است

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، ج 4/ص 208. طبری، محمد بن جریر. (1407 هـ.ق). تاریخ الامم و الملوک. تحقیق: ابراهیم محمد ابوالفضل. دارالتراث. بیروت.

<sup>2</sup> - تاریخ ابن خلدون، ج 1/ص 283.

<sup>3</sup> - الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج 3/ص 1151. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله. (1412 هـ.ق). الاستیعاب فی معرفه الاصحاب. تحقیق: بجای، علی محمد. دارالجیل، بیروت.

یک سوء تفاهم است؛ صحابه روی داشتن نظام سیاسی‌ای مبتنی بر اجتهاد سیال و عقلانیت اجتماعی و فرهنگی اجماع نمودند که در آن احکام شرعی تطبیق و ارزش‌های انسانی و تمدنی مانند: آزادی، عدالت، توسعه و رفاه و آسایش تأمین گردد.

از همین‌جاست که خلفای سه‌گانه‌ی پس از ابوبکر و همچنان سلاطین اموی، هیچ‌یکی خود را خلیفه نخواندند و پادشاهان عباسی نیز به‌جای خلیفه، لقب‌هایی مانند: المنصور، المهدی، الرشید، الأمين، المأمون، المعتصم، الواثق‌المقتدر بالله و... غیره را بالای خود گذاشتند و عثمانی‌ها همچنان لقب سلطان را بر خود پسندیدند.

به‌همین دلیل است که بعد از چهل سال نخست تا امروز که چهارده قرن می‌گذرد، هیچ‌گاه مدل سیاسی‌ای به‌نام خلافت اسلامی یا امارت اسلامی، آن‌چنان که از سوی متکلمان و اصولیین پس از قرن سوم مطرح گردیده است و امروز از سوی برخی جریان‌ها و جنبش‌های اسلامی معاصر شعار داده می‌شود، در هیچ‌جایی از دنیای اسلام به‌تجربه گرفته نشده است و برای آن چارچوب مشخص و تعریف‌شده‌ای وجود ندارد.

### آمیزش سیاست با امارت

تمام آیات و احادیثی که در باب حاکمیت سیاسی اسلام در منابع دینی نقل گردیده اند و برخی جنبش‌های اسلامی معاصر بر بنیاد آن به‌جوب خلافت یا امارت با چارچوب مشخص و تعریف ویژه‌ای که خود دارند، استدلال می‌کنند، اصل وجوب سیاست در اسلام را که بدان اجماع صورت گرفته است با میکانیزم آن به‌عنوان «خلافت» یا «امارت» که یک امر اجتهادی مطلق است، اشتباه گرفته‌اند.

در این‌جا به نقل چند آیه‌ی قرآن کریم و احادیث پیامبر گرامی اسلام ص می‌پردازیم که موضوع اصلی آنها حاکمیت سیاسی اسلام است اما از آن‌ها به وجوب خلافت و امارت استدلال شده است:

**یک:** (وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ). و کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شریعت خدا) هستند.<sup>1</sup>

**دو:** (فَاَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ). میان آنان بر طبق چیزی داور کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان.<sup>2</sup>

**سه:** (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا). اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به‌شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داور نطلبند و سپس تنگی‌ای در دل خود از داور تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.<sup>3</sup>

**چهار:** (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ). فرمان جز در دست خدا نیست.<sup>4</sup>

**پنج:** عن ابن عمر رض قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ لِقَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا حُجَّةَ لَهُ، وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>5</sup>. از عبدالله بن عمر رض روایت شده که پیامبر ص فرمود: کسیکه دست از اطاعت (امیر) بکشد، در روز قیامت بدون حجت و دلیل با خدا روبرو می‌شود. و کسیکه بمیرد و در گردنش پیمانی نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

همین‌گونه ده‌ها آیت و حدیثی که در واقع به وجوب اصل سیاست و رهبری جامعه اسلامی مطابق به «ما أنزل الله» تأکید کرده اند، از آن‌ها به‌جوب میکانیزم خلافت یا امارت استدلال شده است که این نوعی مغالطه یا سوء فهم پنداشته می‌شود.

مغالطه‌ی دیگر این است که برخی از روشنی آیه مبارکه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) اطاعت از شخص خلیفه یا امیر را همچون اطاعت از پیامبر پنداشته اند. در حالی‌که امیر در هیچ میزانی با پیامبر قابل مقایسه نیست و اطاعت از وی متفاوت از اطاعت از خدا و پیامبر است.

<sup>1</sup> - المائدة: 47.

<sup>2</sup> - المائدة: 48.

<sup>3</sup> - النساء: 65.

<sup>4</sup> - الأنعام: 57.

<sup>5</sup> - صحیح مسلم، 1478/3 (1851).

اطاعت از امیر یا رییس دولت نه تنها در اسلام بل که در تمام نظام‌های سیاسی معاصر جهان، به حکم قانون واجب است؛ اما نه بدین معنا که او قانون‌گذار و نماینده خدا و پیامبر است؛ بل، به منظور این که او نماینده‌ی مردم در تطبیق قانون است.

### آیا سیاست وظیفه‌ی قشر دینی است؟

قشر دینی، با استناد بر روایتی که «علماء را وارثان انبیا»<sup>1</sup> خوانده و وظیفه‌ی انبیا، سیاست و رهبری مردم بوده است، خود را نسبت به دیگران شایسته‌تر به قیادت مردم می‌داند و آن را مسئولیت دینی تلقی می‌کنند.

دلیل دیگری که قشر دینی را به گرفتن قدرت تشویق می‌نماید، موضوع امر به معروف و نهی از منکر است که در آیه‌های 104 سوره «آل عمران» و 71 سوره «توبه» بدان تأکید گردیده است. معروف در فرهنگ قرآن، به معنای اعمال نیکو و پسندیده و منکر به معنای زشت و ناپسند است که شامل تمام ساحات حقوقی و اخلاقی می‌شود و این امر، تنها وظیفه‌ی علمای دینی نه، بل که مسئولیت تمام افراد مؤمن در تمام سطوح از پایین تا بالا را شامل می‌شود.

امروز، با در نظر داشت ساختارهای اجتماعی مدرن، معنای امر به معروف و نهی از منکر بیشتر در نظام‌مندی و حاکمیت قانون معنا و مفهوم پیدا می‌کند و وظیفه‌ی قشر دینی در بخش وعظ و ارشاد عامه‌ی مردم از طریق مساجد خلاصه می‌شود. با این وصف، تمام نهادهای دولتی، مؤسسات عام المنفعه، رسانه‌ها و غیره در جامعه‌ی اسلامی وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را به گونه‌ی عملی به پیش می‌برند.

این که می‌گوییم سیاست جزئی جدایی ناپذیر از اسلام است به معنای این نیست که سیاست کردن وظیفه‌ی انحصاری قشر دینی باشد بل که وظیفه‌ی اقشار مختلف مسلمانان از عامه‌ی مردم شروع که در گزینش رییس دولت و نماینده‌های شان در مجلس، نقش می‌آفرینند تا متخصصان علوم مختلف را شامل می‌شود.

در پیوند به این که علماء وارثان انبیا اند و وظیفه‌ی انبیا، سیاست و رهبری مردم بوده است، باید عرض کرد: وظیفه‌ی انبیا، اساساً اصلاح‌گری جوامع بوده است که دایره‌ی آن به مراتب فراتر از سیاست است. اگر وظیفه‌ی انبیا، سیاست بود، بعد از آن که نمرود در برابر ابراهیم ع و فرعون در برابر موسی ع در مصر شکست خورد، این دو پیامبر بزرگ الهی باید زمام امور را به دست می‌گرفتند. این که داود و سلیمان و یوسف علیهم السلام وارد سیاست شده‌اند، به معنای این است که بخشی از رسالت آن‌ها سیاست بوده است.

از آنجایی که تمام مردم مسلمان اند و موضوع امر به معروف و نهی از منکر بالای همه به گونه‌ی یکسان واجب است، همه‌ی مردم در ساحه‌ی مسئولیت، نفوذ و توان خویش، نمایندگی از پیامبران الهی می‌کنند و وارث انبیا اند. علماء، فقط در وعظ و ارشاد و ساحه‌ی مخصوص کاری خویش وارثان انبیا اند.

بنا بر این، رهبری جامعه و وظیفه‌ی یک قشر نه بل که وظیفه‌ی تمام اقشار اجتماعی است و هر یکی در حوزه‌ی تخصصی و دایره‌ی مسئولیت خود، فعالیت می‌نماید و در نظام سیاسی و اجتماعی اسلام، تفاوت و برتری‌ای میان یک قشر نسبت به قشر دیگر نیست.

### جمهوریت و نظام سیاسی اسلام

از آنجایی که نظام جمهوریت بر بنیاد رأی مردم شکل می‌گیرد، و خلفای صدر اسلام از طریق بیعت عامه برگزیده شده‌اند، میان انتخابات امروز و بیعت دیروز تفاوتی وجود ندارد و از این ناحیه، نظام سیاسی اسلام نظام جمهوری است.

همان گونه که بیعت یکی از مؤلفه‌های دوره‌ی جاهلیت قبل از اسلام بود و اسلام بر آن مۇهر تأیید زد، انتخابات یکی از مؤلفه‌های دموکراسی است که از غرب وارد جهان اسلام گردیده است. همان طور که دیروز غیر از بیعت، گزینه‌ی دیگری برای گزینش خلفای صدر اسلام وجود نداشت، امروز نیز به جز انتخابات هیچ گزینه‌ای برای تعیین رییس دولت، وجود ندارد.

<sup>1</sup> - سنن ابی داود، ج 3/ص 317 (3641).

همان‌طور که ساختار نظام سیاسی اسلام در عصر خلفای چهارگانه بر بنیاد رأی عامه‌ی مردم در روشنی اجتهاد و عقلانیت اجتماعی به‌نام خلافت یا امارت طرح و پی‌ریزی گردید امروز می‌تواند از منظر اجتهاد فقهی و عقلانیت معاصر در چارچوب نظام مُدرن و پیشرفته‌ای به‌نام جمهوری شکل بگیرد.

وقتی که اصطلاح «جمهوری» با پسوند «اسلامی» یک‌جا می‌شود، به‌معنای این است که مسئولیت حدود و مرزهای ثوابت دینی در قوانین پیش‌بینی می‌شود و تعریف جمهوری اسلامی از نظام‌های جمهوری غیر اسلامی که بدون هیچ‌گونه قیود و شرایط، مبتنی بر رأی عامه اند، تفکیک می‌شود.

### تفاوت‌ها میان جمهوریت و امارت

از آن‌جایی که به‌گفته‌ی داکتر قرضاوی «دموکراسی به‌روح و ماهیت اسلام بسیار نزدیک است»<sup>1</sup>، نظام جمهوری کنونی مروج در جهان که زاده دموکراسی غربی است، خیلی به‌اسلام نزدیک می‌نماید و تعریف و تفسیری که از امارت نزد برخی جریان‌های اسلامی مانند طالبان است، از بنیاد، متفاوت با جمهوریت است، در این‌جا روی نقاط مشخصی به‌ذکر تفاوت‌ها میان امارت و جمهوریت می‌پردازیم:

#### یک: جایگاه مردم در امارت و جمهوریت

از منظر جمهوریت، هریکی از اتباع اعم از مسلمان و غیر مسلمان، زن و مرد، شیعه و سنی، شهروند اند و دارای حقوق سیاسی و مدنی مساوی و مشخص اند و در تعیین سرنوشت اجتماعی شان سهم دارند. کسانی که نظام اسلامی را نظام جمهوری می‌دانند، بدین باور اند که هریکی از اتباع که عاقل و بالغ است مطابق قانون شرعاً مکلف است که رأی خود را همچون امانت و شهادت در گزینش رییس دولت و نماینده مردم در مجلس، به‌کار گیرد.

اما در نظام امارت، عامه مردم رعیت اند و به‌مسلمان، کافر، ذمی، اهل کتاب، زن، مرد و شیعه و سنی تقسیم می‌شوند که حقوق و آزادی‌های هریکی در قوانین از همدیگر تفاوت دارد.

#### دو: جایگاه رییس دولت در امارت و جمهوریت

رییس دولت در نظام جمهوری نماینده مردم است و برای مدت معینی به‌رأی مردم برگزیده می‌شود اما امیر المؤمنین در نظام امارت، نماینده‌ی خدا و پیامبر است که از سوی شورا برگزیده می‌شود و مادام‌العمر حکومت می‌کند. دکتر قرضاوی می‌گوید: «از نظر اسلام، حُکام، نماینده، کارگزار و مستخدم مردم اند و حق مؤکل است که وکیل و کارگزار خود را مورد بازخواست قرار دهد و یا هرگاه که خواست او را از مأموریت وکالت برکنار کند»<sup>2</sup>.

ابوبکر صدیق رض در نخستین خطابه‌ی خویش خطاب به‌مردم گفت: «ای مردم! مرا در حالی به‌امارت خویش گماشتید که (گمان نمی‌کنم) بهترین شما باشم؛ پس اگر درست عمل کردم، یاریم دهید و اگر نادرست رفتار کردم، اصلاح کنید»<sup>3</sup>. همان‌طور عمر رض در نخستین خطابه‌ی خویش گفت: «مرا امر به معروف و نهی از منکر نمایید و با نصایح خود مرا یاری دهید»<sup>4</sup>.

عمر رض در مورد دیگری در سخنرانی‌اش گفت: «ای مردم! اگر در من کجی و انحرافی یافتید، آنرا درست کنید. مردی برخاست و گفت: به خدا سوگند! اگر در شما انحراف و کجی‌ای ببینیم آنرا با شمشیرهای خود راست خواهیم کرد. عمر گفت: خدا را شکر که در میان این امت، مردانی یافت می‌شوند که کجی‌های عمر را با شمشیرهای خود راست می‌کنند»<sup>5</sup>.

<sup>1</sup>- فقه سیاسی، ص 165.

<sup>2</sup>- فقه سیاسی، ص 173.

<sup>3</sup>- البدایة و النهایة، 305/6.

<sup>4</sup>- نظام الحكم في الشريعة الإسلامية و التاريخ الاسلامی، ص 197. قاسمی، ظافر. (1407هق/1987م). نظام الحكم في الشريعة و التاريخ

الإسلامی. دار النفائس، بیروت.

<sup>5</sup>- سیره عمر بن خطاب، ص 281.

### سه: مدت زمان ریاست دولت در امارت و جمهوریت

امارت خواهان با تفسیر و برداشتی که از تاریخ سیاسی خلفای راشدین دارند، بدین باور اند که اصحاب پیامبر در عصر خلفا به استمراریت مدت خلافت تا مرگ خلیفه اجماع نموده اند. داکتر قرضاوی می‌گوید: «در این رابطه نوعی مغالطه وجود دارد، زیرا اجماع عملی به وجود آمده نشانگر آن است که استمرار مدت ریاست جمهوری، به شرطی که فساد برانگیز نباشد، و دیکتاتوری و ناهنجاری‌های سیاسی و اجتماعی را در پی نداشته باشد، مشروع و مباح است و در این تردیدی نیست. نقطه دیگر این است که تعیین مدت زمان ریاست دولت میان آن‌ها مطرح نبوده و مورد بحث قرار نگرفته است که در اصطلاح فقه آن را «مسکوت عنه» می‌گویند»<sup>1</sup>.

از آنجایی که رییس دولت اساساً نماینده مردم است، مدت زمان ریاست و حاکمیت وی نیز بر مقتضای زمان و مکان با در نظر داشت تجارب به دست آمده از نظام‌های سیاسی مدرن در جهان معاصر، ایجاب می‌کند که از سوی مردم برای چهار سال یا پنج سال و یک دور یا دو دور تعیین و مشخص گردد.

### چهار: تشکیل شورا در امارت و جمهوریت

امارت خواهان با استناد به شورای شش نفری زمان عمر بن خطاب رض و شورهای دیگری که در عصر خلفای راشدین بود، بدین باور اند که اعضای شورا از سوی رییس دولت یا امیر المؤمنین برگزیده می‌شوند اما در نظام جمهوری، اعضای شورا از جانب مردم بر بنیاد اکثریت آرا انتخاب می‌گردند.

طرفداران نظام امارت با تکیه بر ظواهر نصوص و فهم و برداشتی که از سیرت پیامبر گرامی اسلام ص دارند و همچنان تفسیر آیه‌های 159 سوره «آل عمران» و 38 سوره «شوری» بدین باور اند که تصامیم شورا جنبه‌ی الزامی ندارد و رییس دولت ملزم به پذیرش آن نیست اما جمهوری خواهان برخلاف آن بدین نظر اند که رأی شورا ملزم است و رییس جمهور مکلف به پذیرش آن است.

طرفداران اندیشه‌ی امارت بدین نظر اند که عامه‌ی مردم تابع هوا و هوس اند و رأی خود را نه بر اساس شایستگی بل که بر بنیاد علایق و وابستگی‌های مادی و دنیوی به کار می‌بندند و ظرفیت تفکیک نیک از بد را نیز ندارند. نمایندگانی که از این طریق به کرسی‌های مجلس راه می‌یابند، افراد شایسته‌ای نمی‌باشند.

آن‌ها بدین باور اند که اعضای شورا در عصر خلفای راشدین و پس از آن هیچ‌گاهی از طریق رأی عامه‌ی مردم برگزیده نشده‌اند و این روش، در یک قرن اخیر از طریق اندیشه‌ی دموکراسی وارد جهان اسلام گردیده است که با تاریخ اسلام و روح نخبه‌گرایی در نظام سیاسی اسلام سازگاری ندارد.

امارت خواهان، دموکراسی و مؤلفه‌های آن را غیر شرعی تلقی نموده و فکر می‌کنند کسی که به دموکراسی باور داشته باشد از نظام سیاسی اسلام انکار ورزیده که این امر به عقیده‌ی ایشان کفر تلقی می‌گردد.

یکی از پرسش‌ها در پیوند به شورا در نظام امارت این است: در صورتی که اعضای شورا از سوی رییس دولت برگزیده شود، آیا این شورا می‌تواند به دور از وابستگی سیاسی به امیر المؤمنین، به گونه‌ی مستقلانه از مردم نمایندگی کند و از اعمال حکومت نظارت نماید؟ این‌گونه شورا معمولاً بعد از عصر خلفا در دوره‌های اموی، عباسی و عثمانی وجود داشته اما هیچ‌گاهی نتوانسته است به گونه‌ی شایسته از مردم نمایندگی کند و جلو استبداد، بی‌عدالتی، ظلم و سوء استفاده‌های سلاطین و حاکمان را بگیرد.

معیار تشکیل شورا در نظام امارت بنا بر تفسیر رایج در میان جریان‌های معاصر، معمولاً متشکل از علمای دین، بزرگان قومی و منتقدین محل است که از سوی امیر المؤمنین برگزیده می‌شوند.

عنوان شورا در نظام جمهوری، پارلمان، شورای ملی، مجلس نمایندگان و یا نام‌های مدرن دیگری به خود دارد اما در نظام امارت، به نام شورای اهل حل و عقد یاد می‌گردد.

<sup>1</sup> - فقه سیاسی، ص 131.

## پنج: فردمحوری و سیستم‌محوری در امارت و جمهوریت

جمهوریت بر اساس سیستم استوار است و شخصیت افراد در آن مطرح نیست که به‌کدام مذهب و تبار وابستگی دارد و ظواهر وی چگونه است. اما امارت بیشتر متکی به افراد است که باید دارای ظواهر مخصوص مانند ریش و عمامه باشند.

فردمحوری در نظام امارت باعث می‌گردد تا در مواردی، ذوق و سلیقه‌ی افراد جای قانون را بگیرد و مرزهای عدالت، مساوات و آزادی میان اتباع برهم خورد و نظام، مسیر خود را به‌سوی استبداد پیماید.

در نظام امارت، امیر المؤمنین نماینده‌ی خدا و پیامبر بوده و دارای صلاحیت‌های زیادی است که از آن‌جمله عدم جواب‌گویی در برابر شورا است.

## شش: حکومت مدنی و حکومت دینی در امارت و جمهوریت

طرفداران اندیشه‌ی امارت به‌دلیل این‌که حدود شرعی و قصاص تطبیق گردد، قدرت را شایسته‌ی رجال دین می‌دانند اما جمهوری خواهان بدین باور اند که دامنه‌ی شریعت اسلامی فراتر از حدود و قصاص بوده و تمام زمینه‌های اقتصاد، دانش، فرهنگ، روابط بین الملل و سایر حوزه‌های تمدنی را شامل می‌شود که رجال دین به‌هیچ صورت نمی‌توانند از تمام این بخش‌ها نمایندگی کنند.

داکتر قرضاوی به‌نقل از وحید رأفت می‌گوید: «طرفداران تطبیق شریعت اسلامی می‌خواهند جای کاهنان و کشیشان را بگیرند، زیرا تفسیر شریعت را تنها حق خود می‌دانند و آنان به‌دنبال تشکیل حکومت تئوکراسی دینی هستند که در آن رجال دین زمام همه امور را در دست دارند و بر اساس نیابت از خداوند، حکومت می‌کنند»<sup>1</sup>. وی علاوه می‌کند: «حکومت اسلامی، حکومت مدنی است که بر اساس انتخاب و بیعت و شورا تأسیس و اداره می‌شود. در چنین حکومتی، رهبر در برابر مردم دارای مسئولیت»<sup>2</sup>.

در نظام جمهوری، مردم صلاحیت اعتراض و راه‌پیمایی‌های مسالمت آمیز در برابر حکومت و رییس دولت را دارد اما در نظام امارت فقط شورا می‌تواند در برابر کارکردهای رییس دولت تصمیم بگیرد؛ شورایی که اعضای آن از سوی رییس دولت برگزیده شده است.

## هفت: کثرت‌گرایی سیاسی در امارت و جمهوریت

در نظام جمهوری، تأسیس احزاب سیاسی و سازمان‌های اجتماعی و مدنی مشروع پنداشته می‌شود اما در نظام امارت تأسیس احزاب سیاسی، به‌معنای تضعیف مسلمان و فروپاشی وحدت و یگانگی مسلمانان تلقی گردیده و حرام خوانده می‌شود. امارت‌خواهان با استناد به‌آیه‌ها و احادیثی که در آن‌ها روی یکپارچگی مسلمانان تأکید گردیده است، استدلال نموده و به‌خاطر این‌که قدرت در دست افراد دین‌ستیز و نا اهل قرار نگیرد، تأسیس احزاب سیاسی را حرام می‌خوانند.

آنان بدین باور اند که قرآن یکیست، پیامبر یکیست، دین یکیست، خدا یکیست و حق نیز یکیست و دیگران همه بر باطل اند؛ کسی که حزب تأسیس می‌کند، به‌معنای این است که وحدت مسلمانان را برهم می‌زند، مسلمانان را تضعیف می‌نماید و صف یگانه‌ی آن‌ها را از هم می‌پاشد: (فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ) «بعد از حق، چیزی به‌جز گمراهی وجود ندارد»<sup>3</sup>.

امارت‌خواهان فکر می‌کنند که در زمان خلفای راشدین و پس از آن‌ها در تاریخ اسلام، احزاب سیاسی وجود نداشت و فقهای گذشته نیز روی آن بحث نکردند؛ بدین‌لحاظ، تأسیس احزاب، نوعی بدعت در دین و تقلید از غرب پنداشته می‌شود که از طریق دموکراسی وارد کشورهای اسلامی گردیده است.

جمهوری‌خواهان بدین باور اند که تعدد احزاب فراتر از مشروعیت، به‌خاطر جلوگیری از خودرایی، استبداد، انحصار و دست‌برد منافع ملی از سوی حکومت، یک نیاز و ضرورت زمان است. همان‌گونه که

<sup>1</sup> - فقه سیاسی، ص 94.

<sup>2</sup> - فقه سیاسی، ص 97.

<sup>3</sup> - بونس: 32.



اختلاف دیدگاه‌ها در فقه اسلامی مشروع است، اختلاف دیدگاه‌ها در بخش سیاسی نیز مشروع و به‌مصلحت مسلمانان می‌باشد.

داکتر قرضاوی می‌گوید: «تعدد، بر مبنای اندیشه‌ها، روش‌ها و راهکارها و سیاست‌هایی استوار می‌باشد که هریک از احزاب با توجه به دلایل علمی، آن‌ها را در راستای خدمت به جامعه و اصلاح امور ارائه می‌نمایند و از آرای خود پشتیبانی می‌کنند و خیر و صلاح را در تطبیق و اجرای آن می‌دانند»<sup>1</sup>.

### جایگاه زنان در امارت و جمهوریت

طرفداران اندیشه‌ی امارت با استناد به آیاتی از قرآن کریم و برداشتی که از سیرت پیامبر ص و تاریخ سیاسی خلفا دارند، مشارکت سیاسی زنان در امور اجتماعی را نامشروع و یا حد اقل مقید و مشروط به تفسیرها و دیدگاه‌های فقهی خودشان می‌دانند.

از جمله دلایل آن‌ها، یکی آیه سوره احزاب است که خداوند در آن فرموده است: (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى). «و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید»<sup>2</sup>. دوم، سد ذرایع است که به‌باور آن‌ها بیرون شدن زنان از خانه و کارکردن آن‌ها یکجا با مردان سبب گسترش فساد اخلاقی و ذریعه‌ای برای ارتکاب امور حرام خواهد شد. سوم، وقتی که خداوند در نظام خانواده، صلاحیت را به مردان واگذار کرده و مردان را نسبت به زنان برتر خوانده است، در ساحه اجتماعی نیز مردان شایسته اند که زمام امور سیاسی را به‌دست گیرند.

در چارچوب امارت، زنان نمی‌توانند خود را به‌مجلس شورا نامزد کنند و در مبارزات انتخاباتی اشتراک کنند و از آن طریق عضویت مجلس را به‌دست بیاورند. آن‌ها با برداشتی که از تاریخ خلفای صدر اسلام دارند، فکر می‌کنند که در عصر پیامبر ص و خلفای راشدین هیچ زنی عضویت مجلس شورا را نداشته است.

در اندیشه‌ی امارت، زنان نمی‌توانند در بخش‌های قضایی حدود و قصاص کار کنند و همچنان نمی‌توانند به‌حیث رییس جمهور یا امیر المؤمنین، قاضی القضاة، لوی سارنوال، رییس پارلمان، والی، ولسوال، وزیر، سفیر و سایر پُست‌های اجرایی به‌حیث شخص درجه اول کار کنند. دلیل آن‌ها حدیثی است که پیامبر ص در آن فرموده است: «ملتی که زمام امورشان را به‌زن سپرد، هرگز رستگار نخواهد شد»<sup>3</sup>.

طرفداران اندیشه‌ی جمهوریت بدین نظر اند که آیات سوره‌ی احزاب در مورد زنان پیامبر ص نازل گردیده است و حکم آن تمام زنان را شامل نمی‌شود؛ به‌خاطری که زنان نیم نفوس جامعه را تشکیل می‌دهند و اگر دست آن‌ها از فعالیت‌های اجتماعی گرفته شود، نصف جامعه فلج می‌شود.

باوجود آن‌که آیات سوره‌ی احزاب در مورد همسران پیامبر نازل گردیده بود، اما عایشه در جنگ جمل در میان هزاران تن از مردان اشتراک نمود و ازواج مطهرات در زمان خلافت عمر به‌سفر حج رفتند.

قرآن کریم در باب امر به‌معروف و نهی از منکر که یکی از امور مهم اجتماعی است، از زنان و مردان در کنار هم یادآوری نموده است همانگونه که مردان و زنان منافق و مشرکان در برابر مسلمانان در کنار هم قرار دارند. داستان ملکه‌ی سبا و همچنان دختران شعیب ع از جمله‌ی موارد دیگری در قرآن کریم اند که نشان‌دهنده‌ی حضور زنان در فعالیت‌های اجتماعی بیرون از خانه اند.

در پیوند به‌سد ذریعه، دیدگاه طرفداران اندیشه‌ی جمهوریت این است که بادر نظر داشت نیاز و ضرورت زمان برای حضور زنان در بخش‌های اجتماعی و تحصیل و تجاربی که در عصر حاضر کسب کرده‌اند، موضوع «سد ذریعه» با تعریف فقهی‌ای که چندقرن پیش از آن شده است، نمی‌تواند مانع شرعی حضور زن در بخش‌های مختلف اجتماعی شود.

همانطور حضور زنان در بدنه‌ی سیاسی حکومت، بخش‌های قضایی و مجلس شورا از منظر جمهوریت، از جمله‌ی مسایل اجتهادی بوده و بر بنیاد مصلحت، ضرورت و مقتضای زمان حضور زنان در این بخش‌ها فراتر از مشروعیت، لازم و ضروری پنداشته می‌شود.

<sup>1</sup> فقه سیاسی، ص 202.

<sup>2</sup> - الاحزاب: 33.

<sup>3</sup> - صحیح البخاری، ج 6/ص 8 (4425).